The University of Tehran Press

Public Law Studies Quarterly

Homepage: http://jplsq.ut.ac.ir

Online ISSN: 2423-8139

Volume: 54, **Issue:** 2
Summer 2024

An Introduction to the Concepts of Law and State in Epicureanism

Navid Sheydaei Ashtiyani[1] | **Mohammadjavad Javid**[2]✉

1. PHD Student in Public law, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: n.sheidaei72@gmail.com
2. Corresponding Author; Prof., Department of Public law, university of Tehran, Tehran, Iran. Email: jjavid@ut.ac.ir

Article Info

Article Type:
Research Article

Pages: 843-860

Received:
2022/06/01

Received in revised form:
2022/07/24

Accepted:
2022/09/11

Published online:
2024/06/21

Keywords:
Epicureanism, government, justice, law social contract, utilitarianism.

Abstract

Since Epicurus is known as a philosopher who generally advocates hedonism, it is believed that he cannot have a political or social theory. Few traces of him have remained. The difficulty of researching about him increases when we want to go beyond the essence of his philosophy and discuss its tangible legal and social dimensions. Although the importance of Epicurus's philosophy is due to the fact that the study of the philosophy of this period in the post-Renaissance centuries, with the formation of utilitarian schools and subsequently public law and government theory, seems to prove this point. Epicurean philosophy, based on its approach to the philosophy of life and encouraging people to live a life away from suffering and by limiting themselves to less troublesome pleasures, also in the social field, calls people to stay away from the political field and define their own happiness, beyond the reach of the government. The Epicurean state is a small, minimal state formed under the contract of individuals not to harm them, and these institutions are made by human beings who pursue tangible goals.

How To Cite

Sheydaei Ashtiyani, Navid; Javid, Mohammadjavad (2024). An Introduction to the Concepts of Law and State in Epicureanism. *Public Law Studies Quarterly*, 54 (2), 843-860.
DOI: https://doi.com/10.22059/jplsq.2022.339319.3092

DOI 10.22059/jplsq.2022.339319.3092

Publisher University of Tehran Press.

انتشارات دانشگاه تهران

فصلنامه مطالعات حقوق عمومی

Homepage: http://jplsq.ut.ac.ir

شاپا الکترونیکی: ۸۱۳۹-۲۴۲۳
دوره: ۵۴، شماره: ۲
تابستان ۱۴۰۳

درآمدی بر مفهوم قانون و دولت در اندیشهٔ اپیکوریسم

نوید شیدایی آشتیانی[۱] | محمدجواد جاوید[۲]✉

۱. دانشجوی دکتری حقوق عمومی، گروه حقوق عمومی، دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: n.sheidaei72@gmail.com

۲. نویسندهٔ مسئول؛ استاد، گروه حقوق عمومی، دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: jjavid@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات: ۸۴۳-۸۶۰

تاریخ دریافت:
۱۴۰۱/۰۳/۱۱

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۱/۰۵/۰۲

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۱/۰۶/۲۰

تاریخ انتشار برخط:
۱۴۰۳/۰۴/۰۱

کلیدواژه‌ها:
اپیکوریسم، دولت، عدالت، قانون، قرارداد اجتماعی، فایده‌گرایی.

چکیده

از آنجا که اپیکور اغلب به‌عنوان فیلسوف داعی به لذت‌گرایی شناخته می‌شود، ممکن است تصور شود که نمی‌توان از او انتظار نظریهٔ سیاسی یا اجتماعی داشت. از او آثار کمی باقی مانده است. دشواری تحقیق در خصوص او زمانی بیشتر می شود که بخواهیم از امهات فلسفهٔ او عبور کرده و در خصوص ابعاد انضمامی حقوقی و اجتماعی آن بحث کنیم. اما اهمیت فلسفهٔ اپیکور در تأثیری است که به‌نظر می‌رسد بعدها با بازخوانی فلسفهٔ این دوره در سده‌های پس از رنسانس، در شکل‌گیری مکاتب فایده‌گرا و متعاقب آن حقوق عمومی و نظریهٔ دولت برآمده از آن داشته است و به‌حدی است که ضرورت بررسی این موضوع را به حد اثبات می رساند. فلسفهٔ اپیکور، بر اساس رویکردی که به فلسفهٔ زندگی دارد و انسان را به زندگی دور از رنج و با اکتفا به لذات کم‌دردسر تشویق می‌کند، در حوزهٔ اجتماعی نیز، افراد را به دوری از حوزهٔ سیاسی و تعریف خوشبختی خود، خارج از دسترس دولت فرامی‌خواند. دولت اپیکوری، دولتی کوچک و حداقلی است که بر اساس قرارداد افراد برای آسیب نرساندن به یکدیگر تشکیل می‌شود و این نهادها برساختهٔ انسان‌هایی است که اهداف ملموس خاصی را دنبال می‌کنند.

استناد

شیدایی آشتیانی، نوید؛ جاوید، محمدجواد (۱۴۰۳). درآمدی بر مفهوم قانون و دولت در اندیشهٔ اپیکوریسم. *مطالعات حقوق عمومی*، ۵۴ (۲)، ۸۴۳-۸۶۰.
DOI: https://doi.com/10.22059/jplsq.2022.339319.3092

DOI 10.22059/jplsq.2022.339319.3092

ناشر مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

CC BY NC

۱. مقدمه

مکتب فکری‌ای که تحت عنوان اپیکوریسم[1] شناخته می‌شود، به یکی از مهم‌ترین فلاسفهٔ یونان باستان که در سال‌های پایانی حیات ارسطو زیسته است، ارجاع دارد. به‌زعم برخی، اپیکوریسم، در کنار مکتب فکری افلاطون، ارسطو و رواقی‌گری، چهار جریان اصلی فلسفی جهان باستان (در غرب) را شکل داده است (Vardoulakis, 2020: 11). اپیکوریسم، رواقی‌گری و شکاکیت، دورانی از فلسفهٔ یونان باستان را شکل می‌دهند که به لحاظ تاریخی عصر «هلنیسم»[2] نامیده شده است. این دوره در واقع، حد فاصلی است که فلسفهٔ کلاسیک یونان باستان را به فلسفهٔ قرون وسطی پیوند می‌دهد (کلوسکو، ۱۴۰۰: ۳۷۵). این فلسفه‌ها، به‌طور کلی اندیشه‌هایی هستند که برای رهایی از اضطراب بحران‌های اجتماعی و اغلب به شکل عزلت‌گزینی و سپردن خود به لذات و تقدیر، طرح می‌شود (زرشناس، ۱۳۷۷: ۷۳). این دوره‌ای است که با توجه به شرایط تاریخی، فلسفه که به‌خصوص در اندیشهٔ افلاطون و ارسطو، اساساً در شهر و جامعه معنا پیدا می‌کرد، جنبهٔ فردی پیدا کرده و تلاش می‌کند تا در جهانی خصمانه، مأمنی درونی و امن برای فرد ایجاد کنند. کلبی‌گری، رواقی‌گری[3] و اپیکوریسم، به‌عنوان سه مکتب فکری شاخص این دوره، واجد چنین رویکردی هستند. البته رواقی‌گری و اپیکوریسم علی‌رغم این مبدأ مشترک، تحلیل متفاوتی از هستی دارند. رواقی‌گری جهان را بر پایهٔ نظمی عقلانی می‌فهمد که در آن، امور به بهترین شکل خود رخ می‌دهد. انسان خردمند نیز خود را تسلیم این تقدیر مطلوب می‌کند. اپیکوریسم اما بر اساس تحلیلی که در ادامه می‌آید، هرچند توصیه به تسلیم و کناره‌گیری از جهان و اکتفا به حداقل لذاتِ بدون رنج می کند، اما جهان را سراسر حادثه و اتفاق می‌بیند که هیچ نظم و غایت منطقی در آن مشاهده نمی‌شود (کلوسکو، ۱۴۰۰: ۲۷۶و۲۷۷).

فلسفهٔ لذت‌گرای اپیکور که غایت امر اخلاقی را بیشینه کردن منافع بیان می‌کند، چه در حوزهٔ فلسفهٔ اخلاق که به ادبیات جدید، در مقابل فلسفه‌های اخلاق غیرپیامدگرای[4] کانتی تعریف می‌شود و اقتضائات خاصی دارد و چه در حوزهٔ فلسفهٔ حقوق و به‌ویژه حقوق عمومی، بر مبنای همین منطق لذت‌گرا در تعریف

---

1. Epicureanism

۲. «در سال ۳۳۶ قبل از میلاد اسکندر مقدونی رهبر پادشاهی یونانی مقدونیه شد. سیزده سال قبل از زمان مرگش، اسکندر امپراتوری را ساخته بود که از یونان تا هند امتداد داشت. آن کارزار کوتاه اما کامل امپراتوری‌سازی جهان را تغییر داد: افکار و فرهنگ یونانی را از مدیترانهٔ شرقی به آسیا گسترش داد. مورخان این دوره را «دورهٔ هلنیستی» می‌نامند (کلمهٔ هلنیستی از کلمهٔ Hellazein گرفته شده است که به معنای یونانی صحبت کردن یا خودشناسی با یونانیان است). از زمان مرگ اسکندر در سال ۳۲۳ قبل از میلاد تا سال ۳۱ قبل از میلاد ادامه یافت». به نقل از https://www.history.com/topics/ancient-history/hellenistic-greece

3. Stoicism

4. Unconsequential ethics theory

دولت و غایت آن و نیز مفهوم قانون و کارکردهای آن، شکل خاصی خواهد یافت. بحث از «فلسفهٔ حقوق» و نیز «حقوق عمومی» اپیکوریسم به تسامح بوده و بدین‌معنا نیست که فیلسوفی زیسته در قرون ماقبل میلاد، صاحب نظریه‌ای مستقل در این خصوص بوده و نه حتی دغدغه‌ای این‌چنینی داشته است. بلکه تلاشی است در راستای نزدیک شدن به رهیافت‌هایی از اندیشهٔ اپیکور که می‌تواند نسبتی با این حوزه‌های فکری جدید داشته باشد. همچنین صحبت از فلسفهٔ اپیکور برخلاف تبادر اولیه، بحثی انتزاعی در تاریخ فلسفه آن هم در یونان باستان نیست. مفاهیم اپیکوری هنوز در جهان اندیشهٔ بشری، زنده است و در جدال با فلسفه‌های رقیب قرار دارد. ازاین‌رو تحقیق در انگاره‌های اپیکور مرتبط با قانون و دولت، کماکان اندیشیدن به مسائل روز خود ما نیز است. لکن در زبان فارسی، پژوهش در این خصوص به بیان اجمالی از فلسفهٔ او محدود شده و تاکنون به مفاهیم موردنظر این مقاله، توسعه پیدا نکرده است.

در این مقاله تلاش می‌کنیم با توضیحی اجمالی در خصوص اصول بنیادین هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی اپیکوریسم، به محل اصلی منازعه یعنی فلسفهٔ سیاسی–اجتماعی آنها بپردازیم. پرسش اصلی در این مقاله آن است که چرا نظریهٔ دولت اپیکوریسم و نوع نگرش ایشان به قانون و عدالت، به شکلی حداقلی و در عین حال قراردادی، معنا پیدا می‌کند؟ در جواب این سؤال و با تحقیق در مبانی فلسفی هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و انسان‌شناسانه این نحلهٔ فلسفی، فرض اصلی این است که هستی‌شناسی مادی‌گرا و اتمیستی اپیکوریسم، معرفت‌شناسی آمپریستی و پوزیتویستی ایشان و نیز انسان‌شناسی سودانگار ایشان که انسان را صرفاً دنباله‌رو لذات و آسایش شخصی خود تعریف می‌کند، در فلسفهٔ سیاسی و اجتماعی و در پاسخ به ماهیت دولت و قانون نیز عیناً همین مبانی منعکس می‌شود. ازاین‌رو تلاش می‌کنیم با برقراری ارتباط منطقی میان این مبانی فلسفی و دولت اپیکوری، پاسخ پرسش اصلی خود را بیابیم. در راستای این پرسش اصلی که به یک چرایی مهم در فلسفهٔ اپیکور معطوف است، لاجرم به پرسشی فرعی پاسخ خواهیم گفت که عدالت و قانون در نگاه اپیکوریست‌ها چه جایگاهی دارد و چه ارتباطی با یکدیگر پیدا می‌کند؟ آیا این دو نیز مبنایی قراردادی دارند؟ در بخش نخست مقاله به مبانی فلسفی اپیکوریسم، در ادامه به قانون و مفاهیم وابسته به آن و در پایان به دولت اپیکوری می‌پردازیم.

۲. مبانی فلسفی اپیکور

۲. ۱. هستی‌شناسی[1] اپیکور

اپیکور، بنا به روایت تاریخ فلسفهٔ، شاگردِ شاگردان دموکریت (دموکریتوس) فیلسوف اتمیست یونان باستان بود (کنی، ۱۳۹۹: ۱۶۵). ازاین‌رو هستی‌شناسی وی نیز متأثر از دموکریت که جهان را بر پایهٔ

1. Ontology

اتم‌ها تبیین و تشریح می‌کرد، شکل گرفته بود (کنی، ۱۳۹۹: ۱۶۷). بر اساس نگرش اپیکور، هستی از ذراتی ازلی، نامتغیر و تقسیم‌ناپذیر تشکیل شده است (اتم‌ها) که از برخورد تصادفی این ذرات با یکدیگر، جهان به‌وجود آمده است. اپیکور در هستی‌شناسی خود، برای روح نیز موجودیتی اتمیستی قائل بود که از آن شکل می‌یابد و هنگام مرگ از هم می پاشد و از ادراک باز می‌ماند. خدایان نیز در این دیدگاه از اتم‌ها شکل یافته‌اند، لکن از فنا مصون‌اند. چون این خدایان از حال انسان‌ها فارغ‌اند و اقدامات انسان‌ها بر اساس شکل‌دهی مختارانه به اتم‌ها صورت می‌پذیرد، ازاین‌رو اعتقاد به تقدیر بی‌معناست و این خود انسان است که سرنوشت خود را شکل می‌دهد. به باور اپیکوریست‌ها، خدا وجود دارد (Festugiere, 1956: 59)؛ چون باوری که تا به این حد شایع و مبنایی است، لابد ذاتی و درست است. ذات این اعتقاد به باور اپیکور این است که خدایان مقدس و فناناپذیرند و بنابر این از محنت، خشم یا سود فارغ‌اند. بنابر همین نگاه است که آنها ترس از مرگ را امری موهوم می‌دانند، چون خدایان را فارغ از حس انتقام‌جویی می‌شناسند (Festugiere, 1956: 61). ناگفته پیداست که اعتقاد به چنین هستی‌شناسی انسان‌مداری می‌تواند در نظریهٔ حقوقی و تعریف قانون و دولت، چه تأثیر مستقیم و مهمی بر جای بگذارد. در ادامه به این تأثیرات، اشاره خواهیم کرد.

۲. ۲. معرفت‌شناسی اپیکور

معرفت‌شناسی به‌طور خلاصه مطالعهٔ امکان و شرایط حصول شناخت است. آیا شناخت قابل حصول است؟ اگر هست چگونه؟ و در این صورت آیا این شناخت قابلیت انتقال به دیگران را دارد؟[1] اپیکوریسم به پرسش‌های معرفت‌شناختی پاسخ روشنی دارد. پاسخی که شاید بتوان ادعا کرد یکی از شاخه‌های بزرگ معرفت‌شناسی را در فلسفهٔ شکل داده و بعدها توسط فلاسفهٔ دورهٔ مدرن نیز پی گرفته شده است.

اپیکور بر آن است که حس، بنیان معرفت محسوب می‌شود. هرچند این ادعا در ادبیات ارسطو نیز دیده می‌شود، اما اپیکور گامی فراتر برداشته و معتقد است حس اساساً خطاناپذیر است. او در یکی از نوشته‌هایش بیان می‌دارد که «...حقیقتِ بسیاری از مفاهیم از حس می‌آید، پس چه شاهدی برای چالش با آنها می‌توان ادعا کرد؟... عقل چه حقی دارد که حواس را نقد کند؟ اگر آنچه حواس می‌گویند غلط است، پس خود عقل جز باطل هیچ چیز نیست. آیا گوش‌ها می‌توانند به‌جای چشم‌ها حکم کنند؟ آیا لامسه می‌تواند گوش یا چشایی لامسه را به دروغگویی محکوم کند؟» علاوه‌بر حس که رکن اول معرفت از دیدگاه اپیکور است، او از «مفاهیم» نیز سخن می‌گوید. کلمه‌ای که اپیکور برای مفاهیم به‌کار

1. "Epistemology" Edited by Matthew McGrath (Washington University in St. Louis), available online at: https://philpapers.org/browse/epistemology

می‌برد، معادل چیزی است که امروزه تحت عنوان پیش‌پنداشت یا پیش‌داوری می‌شناسیم. او می‌خواهد بگوید قالب‌هایی وجود دارد که انسان حین تجربه کردن یک حس، بر اساس آن تشخیص می‌دهد، آن حس چیست. مفاهیم، ابزارهایی هستند که به‌وسیلهٔ آنها، حسیات را دسته‌بندی می‌کنیم. اپیکور در ارزیابی نهایی خود از مفاهیم و حسیات و پاسخ به این پرسش که چطور می‌توان یک معرفت را راستی‌آزمایی کرد، بر آن است که مرجع نهایی صدق و کذب نظریات، حواس است. یک حدس تنها در صورتی درست است که حواس آن را تأیید کند (کنی، ۱۳۹۹: ۲۶۴).

شاید بتوان گفت اپیکور در معرفت‌شناختی، قافله‌دار کاروان فلسفی‌ای است که بعدها در سدهٔ بیستم با عنوان «پوزیتیویسم منطقی»[1] شناخته شده، مرجع صدق و کذب نظریات را صرفاً تجربه می‌داند و علم را از هر آنچه قابلیت اثبات تجربی ندارد، خالی می‌کند (Marsonet, 2019: 32-36).

۲. ۳. انسان‌شناسی[2] اپیکور

به باور اپیکور، بزرگ‌ترین مانع آرامش بشر، ترس از مرگ است. تمام تلاش‌های انسان‌ها برای کسب قدرت و ثروت نیز برای غلبه بر این ترس از طریق قرار گرفتن در موقعیت آسیب‌ناپذیری است (کنی، ۱۳۹۹: ۱۶۶). این نگرش به مرگ، باوری است که بعدها در فلسفهٔ آرتور شوپنهاور فیلسوف آلمانی سدهٔ هجدهم میلادی نیز انعکاس یافته است (شوپنهاور، ۱۳۹۹: ر.ک: مقدمه). بر اساس نگرش اپیکور، این دین است که با وعدهٔ عذاب پس از مرگ، امکان زندگی خوش و لذت‌مدار را از انسان سلب می‌کند؛ عذاب و رنجی که به اعتقاد و باور او افسانه و خرافاتی بیش نیست. رهایی از ترس مرگ از دید اپیکور، بر پایهٔ نگرش ماتریالیستی اوست که روح نیز تحلیلی فیزیکی داشته و متشکل از اتم‌هاست که با مرگ پایان می‌یابد، ازاین‌رو ترس از مرگ از دید او بی‌معناست (ساهاکیان، ترجمه بسحاق، ۱۳۹۸: ۸۳).

خلاصه زندگی سعادتمندانه برای انسان، لذت است. البته برخلاف باور رایج، اپیکور و اپیکوریان لاابالی و لاقید نبودند، زیرا ایشان بین لذات مختلف در زندگی تفکیک کرده و افراد را به لذت‌هایی توصیه می‌کردند که رنج‌آور نباشد. لذاتی نظیر خوردن، نوشیدن و آمیزش جنسی چون با رنج همراه‌اند و هر بار رفع این نیاز، تجدید می‌شود، در نتیجه پست تلقی می‌شود. به تعبیر خود اپیکور، لذاتی که مدنظر اوست، لذاتی است مانند لذت بردن از یک دوستی صمیمی (کنی، ۱۳۹۹: ۱۶۷). شعار اپیکور این بود که «در جست‌وجوی لذتی برآیید که عاقبتش بد نگردد» (قزل ایاغ، ۱۳۱۷: ۱۷۸). از منظر اپیکور، انسان سعادتمند و بافضیلت کسی است که بیشترین حد از کسب لذت و دوری از رنج را محقق سازد. خردمند آن است که به لذات ساده اکتفا

1. Logical positivism
2. Anthropology

کند (ساهاکیان، ۸۲:۱۳۹۸). او منتقد ارضای امیال بیهوده است؛ امیالی که عدم ارضای آنها رنجی در برنخواهد داشت. اما به هر روی به باور او لذت، نقطهٔ آغاز و پایان ماست، لذت است که هدف ما را می‌سازد و از حس به‌عنوان معیاری برای قضاوت دربارهٔ خوب و بد هر چیزی استفاده می‌کنیم (کنی، ۱۳۹۹: ۴۰۹). بر این اساس، سعادت عین لذت است، اما لذات تعدیل‌شده‌ای که با رنج همراه نباشند (غیبی، ۱۳۹۰: ۱۵۳). در واقع اپیکور نوعی تحلیل هزینه (رنج)–فایده (لذت) برای ارزیابی اعمال در زندگی ارائه می‌دهد تا انتخاب‌ها بر اساس آن تنظیم شود (Earle, 1988: 96). ازاین‌رو برخی شارحان فلسفهٔ غرب بر آن‌اند که در واقع نگرش اپیکور به لذت، نگرشی حداقلی و سلبی است، از منظر او آرامش عبارت است از نبود رنج. ازاین‌رو برای تحقق لذت مقدمات چندانی لازم نیست (ساهاکیان، ۱۳۹۸: ۸۳).

۳. قانون و مفاهیم وابسته به آن از دیدگاه مکتب اپیکور

۳. ۱. مفهوم قانون

زنون رواقی که پس از اپیکور، متأثر از نگرش‌های فلسفی او، اما نه مشابه وی می‌اندیشید، تقریباً هر شکلی از تمدن و نهادهای برآمده از آن، از جمله دادگاه‌های حقوقی را بیهوده می‌دانست. او اشتراک زنان را توصیه می‌کرد و معتقد بود نظام پولی باید برداشته شود و افراد نوع بشر مثل گله‌ای که به چرا می‌رود، باید دارای یک قانون مشترک باشند (کنی، ۱۳۹۹: ۱۶۹). اپیکور اما با وی موافق نبود. او به ضرورت وجود قانون و دولت برای تحقق زندگی سعادتمندانه اعتقاد داشت. اما این ضرورت از کجا نشأت می‌گیرد و به چه شکل در قانون محقق می‌شود؟

از منظر اپیکور، اساساً با توجه به اینکه منابع و مزایا در جامعه محدود است و اصطکاک منافع فردی با یکدیگر امری اجتناب‌ناپذیر، ازاین‌رو تشکیل جامعه بر مبنای توافقی مشترک بر مبنای مصالح و منافع افراد است و افراد صرفاً به‌منظور تأمین این منافع دست به تشکیل جامعه می‌زنند. فرد به عضویت جامعه درمی‌آید تا منافع بیشتری کسب کند؛ امنیت او حفظ شود تا لذات بیشتری ببرد و رنج کمتری متحمل شود (واعظی، ۱۳۴۷: ۱۰۰). یکی از نقاط تقابل فلسفهٔ سیاسی قدیم و جدید اساساً در همین موضوع، یعنی مبنای تشکیل جامعه است. در دنیای جدید، نخستین فیلسوفان سیاسی نظیر توماس هابز[1]، در مقابل خوانش ارسطویی از طبیعت انسانی، که انسان را مدنی بالطبع تلقی می‌کردند، طبیعت انسانی را متفاوت فهم می‌کردند. هابز معتقد بود آنچه انسان را به خروج از فردیت، ورود به قرارداد اجتماعی و تشکیل حکومت می‌کشاند، تأمین منافع فردی و نیز صیانت ذات است، نه آنکه مشابه اعتقاد ارسطو، طبیعتی مدنی در کار باشد (طباطبایی، ۱۳۹۵: ۱۰۸)، ازاین‌رو شاید بتوان به این ادعا خطر کرد که تقابل

1. Thomas Hobbes

شکل‌گرفته در عصر جدید از این حیث، ریشه در فضای فکری یونان باستان داشته و پیش از توماس هابز در سدهٔ هفدهم، اپیکور قرائت خود از ذات انسانی و ارتباط آن با تشکیل جامعه و حکومت را در تقابل با ارسطو بیان کرده است. البته این شباهت بین هابز و اپیکور تام و کامل نیست. اپیکور با هابز موافق است که همه آرزوی سعادت دارند، اما با ادعای هابز موافق نیست. زندگی انسان «هیچ‌وقت نمی‌تواند بدون میل و بدون ترس باشد» (Armstrong, 1997: 330). اما به هر صورت، از آنجا که مکتب حقوق وضعی (پوزیتیویسم)، با انگاره‌های قراردادی نسبت به مفهوم قانون پیوستگی دارد، (جاوید، ۱۳۹۷: ۸۶)، ازاین‌رو شاید بتوان ادعا کرد که میان اپیکوریسم و مکتب حقوق وضعی نیز، نسبتی معنادار وجود دارد.

اپیکور نگرشی قراردادی به مفهوم حق و قانون داشت که البته پیش از او نیز در فلسفهٔ یونان مطرح بوده است. به گزارش ارسطو، لیکوفرون در رویکرد اساساً تحلیلی خود به قانون، بر این واقعیت تأکید می کند که قانون چیزی را نشان می‌دهد که باید رعایت شود، زیرا بر آن توافق شده است. تعریف لیکوفرون از قانون با نامیدن آن به‌عنوان تضمین متقابل یا تضمین «حقوق» معینی است که توسط نوعی میثاق مورد توافق قرار گرفته است. همچنین به نظر برخی محققان، نگرش برخی سوفسطاییان نظیر تروسیماخوس به مفهوم و کارکرد قانون، که آن را ابزار قدرتمندان برای غلبه بر دیگران می‌دانستند نیز بر شکل‌گیری فهم اپیکوری از قانون، مؤثر بوده است (کلوسکو، ۱۱۹:۱۳۹۹). هرچند در نظر این دسته نیز قانون و دولت برای هدف نهایی صیانت ذات لازم است (Chroust, 1971: 48).

در انسان‌شناسی اپیکور گفتیم که او آغاز و پایان زندگی انسان و اهداف او را، ارضای امیال و رسیدن به لذت می‌داند. البته او چنانکه در خصوص میل جنسی مثال می‌زند، برای ارضای امیال، قیودی را در نظر می‌گیرد که در فهم نظریهٔ حقوقی او می‌تواند مؤثر باشد؛ این قیود عبارت‌اند از احترام به عرف و قانون، عدم آزار دیگران و ضرر نرساندن به بدن یا دارایی خود و دیگران (کلوسکو، ۱۳۹۹: ۴۰۹). ازاین‌رو از نظر او قانون، وسیله و معیاری است که حدود لذت‌جویی انسان را معین می‌کند. معیار این قانون نیز که در چارچوب آن کام‌جویی نوع انسان محقق می‌شود، عبارت است از ضرر نرساندن به دیگران.[۱]

هرچند ممکن است در دورهٔ تاریخی حیات اپیکور، صحبت از مفهوم حق به معنایی که به‌خصوص در حقوق بشر معاصر از آن بحث می‌شود، دشوار باشد، اما بر اساس آنچه از این نگرش فلسفی در دست

---

۱. این معیار کهنه در تقنین، علاوه‌بر اینکه در حقوق عمومی و در تنظیم رابطهٔ اخلاق و قانون و امکان، میزان و شرایط قانونی‌سازی گزاره‌های اخلاقی، مؤثر است، در حوزهٔ حقوق کیفری و در پاسخ به پرسش چیستی معیار جرم‌انگاری و اینکه آیا ممنوعات اخلاقی، باید جرم‌انگاری شوند یا خیر- که البته از موضوع این مقاله خارج است- نیز تأثیر دارد. برای تفصیل بیشتر موضوع البته از زاویهٔ طرفداران پوزیتویسم حقوقی معاصر که به تفکیک قانون و اخلاق از یکدیگر اعتقاد دارند، ر.ک: هارت، ۱۳۹۹.

است، می‌توان گفت «حق»[1] اساسی مورد درخواست اپیکوریان این ادعای خودخواهانه است که بـه شـما اجازه داده می‌شود هر طور که می‌خواهید عمل کنید. این «حق» هیچ محدودیت یا قیدی را نمـی‌پـذیرد، به‌جز مواردی که از این اصل ماهیتاً خودخواهانه ناشی می‌شود که به‌دلیل انتقام‌گیری احتمـالی دردنـاکی که بی‌گمان آرامش فرد را بر هم می‌زند، به دیگری آسیب نرساند. در انطباق بـا ایـن مفـاهیم، اپیکـور و اپیکوریست‌ها نسبت به شکل خاص سازمان سیاسی یا حقوقی جامعه‌ای که در آن زندگی مـی‌کردنـد تـا زمانی‌که این سازمان در آرمان فلسفی آنها تداخل نداشته باشد، کاملاً بی‌تفـاوت‌انـد (Chroust, 1971: 43). ازاین‌رو از نظر اپیکور، قانون، وسیله و معیاری است که حدود لذت‌جویی انسـان را معـین مـی‌کنـد. به‌علاوه هیچ معیار برتر یا بالادستی‌ای برای سنجش مشروعیت قوانین وجود نخواهد داشت، زیرا قـوانین دائر مدار نفع و سود بیشترند. ازاین‌رو هیچ مقرره‌ای به‌خودی‌خود قانونی یا غیرقانونی نخواهـد بـود. تنهـا معیاری که اعتبار یا اهمیت قانون و دولت را تعیین می‌کند – آنچـه وجـود آنهـا را توجیـه مـی‌کنـد – در تحلیل نهایی، میزان لذت یا درجه منافعی است که آنها قادر به ارائه یـا تـأمینش هسـتند و میـزان درد و رنجی است که می‌توانند از آن جلوگیری کنند یا به حداقل برسانند (Chroust, 1971: 42).

در پایان این بخش برای تأکید بر آثار فلسفهٔ اپیکور بر دنیای جدید باید گفت که نوع فهم فایـده‌مـدار از قانون و غایت آن، برخی پژوهشگران را به این نتیجه رسانیده است که علی‌رغم برخی تفاوت‌ها، اپیکوریسـم در این حوزه با فایده‌گرایی جدید تشابهاتی دارد. به اعتقاد برخی نویسندگان، فایده‌گرایی در فلسفهٔ سیاسـی و فلسفهٔ حقوق که امروزه به فیلسوف انگلیسی، جرمی بنتام شناخته می‌شود، ریشه‌های قدیمی‌تر و عمیق‌تـری دارد. برخی بر این باورند که اپیکور، یکی از اولین فایده‌گرایان در جهان فلسفه بود و بنتـام در واقـع آنچـه را که سابقاً طرح شده بود، نظام‌مند کرده و با بیانی جدید ارائه کرد (Bird-Pollan, 2016: 709).

۳. ۲. جواز نقض قانون از دیدگاه اپیکور

هدف هر جامعه‌ای که قوانین آن بدین‌منظور شکل می‌یابد، باید تأمین منافع فـردی باشـد، ازایـن‌رو ایـن قوانین تا جایی مطاع‌اند که تأمین‌کنندهٔ منافع مزبور باشند. در نتیجه افراد نیز هر گاه این قوانین را مخالف منافع خود دریابند، الزامی به تبعیت از آن نخواهند داشت، به‌شرطی که بتوانند از ضمانت اجـرای تنبیهـی نقض آن قانون و قاعده، بگریزند (واعظی، ۱۳۴۷: ۱۰۷). هرچند خود اپیکور از پاسخ روشن به این پرسش طفره رفته است، لکن برخی شارحان فلسفهٔ او معتقدند، اپیکور معتقد است اگر فـرد دانـا بدانـد بـا نقـض قانون، گرفتار ضمانت اجرای آن نخواهد شد، می‌تواند آن را نقض کند، اما ارتکاب چنین عملی را تشویق و تبلیغ نخواهد کرد (Roskam, 2012: 24). مبنای صدور چنین مجوزی آن اسـت کـه تنهـا غـرض از

1. Right

رعایت قوانین و مقررات آن است که فرد کاری خلاف هدف غایی زندگی که همان زندگی در آسایش و بدون رنج است، مرتکب نشود.

۳. ۳. عدالت در فلسفهٔ اپیکور

آیا نظریهٔ اپیکوری یکپارچه‌ای دربارهٔ عدالت وجود دارد؟ به‌نظر می‌رسد که آنها حامل دو نظریهٔ عدالت هستند؛ یکی به‌عنوان یک «فضیلت شخصی»[1] و دیگری به‌عنوان «فضیلت نهادهای اجتماعی»[2]. در واقع، برای هر فرد، هیچ چیز ارزش ذاتی ندارد جز بدنی بدون درد و ذهنی آرام. بر مبنای این دریافت از خوب و بد، عدالت ذاتاً خوب نیست؛ بی‌عدالتی نیز ذاتاً بد نیست. ارزش یا بی‌ارزش شدن آنها منحصراً از اینکه آیا آنها را به هدف نهایی یعنی کاهش درد و افزایش لذت می‌رساند، ناشی می‌شود.

هنگام صحبت از فلسفهٔ تأسیس جامعه از منظر اپیکوریسم بیان داشتیم، که ایشان تأمین منافع فردی را غایتی می‌دانند که اشخاص بر مبنای آن جامعه را تشکیل می‌دهند. ازاین‌رو دولت و جامعه وجود اصیل ندارند. بر مبنای همین نگرش، عدالت نیز از منظر ایشان معنایی فردی، نسبی و اعتباری دارد. از آنجا که خوب و بد (حسن و قبح) در فلسفهٔ اپیکور، دائر مدار منافع و لذات است، ازاین‌رو عدالت نیز چیزی جز کسب منافع از منظر شخص به‌شمار نخواهد آمد (واعظی، ۱۳۴۷: ۱۰۱). البته بر همین مبنا که لذات را نه در بیرون بلکه در حداقلی از فراغ جسمی و روانی درونی باید جست‌وجو کرد و اپیکور اساساً افراد را به لذاتی که رنج‌آور نیستند، توصیه می‌کند، در نتیجه ارتکاب جرم و بی‌عدالتی به‌دلیل ماهیت زحمت‌زای آن، توسط پیروان این فلسفه رخ نخواهد داد. ازاین‌رو در این فلسفه، ماهیت قانون نیز ماهیتی حداقلی خواهد بود تا بتواند خشونت را کاهش دهد تا در سایهٔ آن، امن و آسایشی که مدنظر اپیکوریست‌هاست، فراهم شود. چون لذات در زندگی فردی و با دوری از جامعه فراهم می‌شود، ازاین‌رو قانون نقشی در ساخت جامعهٔ ایده‌آل ندارد. بر این مبنا، اگر رویکرد فردگرای حداقلی اپیکوریستی حاکم شود، نیازی به نقش حداکثری قانون نیست و در نتیجه، چون برای تحقق عدالت نیازی به مداخلهٔ قانون نیست، عدالت نیز مستقل از قانون خواهد بود (Armstrong, 1997: 3). اپیکوری‌ها بر آن‌اند که عدالت ماهیتی قراردادی دارد و بر پایهٔ قراردادی پیشاتاریخی شکل می‌گیرد: «نه آسیب برسان و نه آسیب ببین!» دلیل پیشنهاد طرفین به یکدیگر برای پیوستن به این قرارداد این بود که عادلانه است که همه به ضعیفان ترحم کنند. بدون شک وضعیت قرارداد در وهلهٔ اول به این دلیل به‌وجود آمد که هریک از طرفین طرف دیگر را به‌عنوان یک تهدید بالقوه می‌دید، اما تهدید به آسیب یا تلافی، در این مرحله از توسعهٔ اجتماعی، هیچ جا

1. personal virtue
2. virtue of social institutions

به‌عنوان دلیلی برای پایبندی به قرارداد ارائه نمی‌شود (Armstrong, 1997: 4). معنای استقلال عدالت از حقوق و قانون در دیدگاه اپیکوریست‌ها این است که به‌دلیل ماهیت قراردادی عدالت، اپیکوریان می توانند بدون قوانین و ضمانت‌اجراهای به‌دنبال نافرمانی، زندگی کنند، اما جامعهٔ آنها پر از عدالت است. بدان‌معنا که اعضای جامعهٔ ایده‌آل، مانند همهٔ جوامعی که در آنها ملاحظات عدالت حاصل می‌شود، حداقل به‌طور ضمنی توافق کرده‌اند که از آسیب رساندن به یکدیگر خودداری کنند، زیرا اپیکور می‌گوید که قرارداد در برابر آسیب رساندن برای وجود عدالت در جامعه ضروری است. همچنین ایشان در دعوای قراردادی[1] یا طبیعی بودن عدالت، نظر به هر دو تفسیر دارند و معتقدند عدالت بنیانی طبیعی دارد، اما طبیعت لذت‌جوی و رنج‌گریز انسان‌ها این است که با انعقاد قراردادی با محتوای آسیب نرساندن به یکدیگر، عدالت را محقق سازند. ازاین‌رو طبیعت عدالت از دیدگاه اپیکوری‌ها، قراردادی است و عدالت جز قرارداد الزامی افراد، طبیعت دیگری ندارد (Armstrong, 1997: 8). این نگرش به عدالت، به تعبیر برخی اپیکورپژوهان، به‌عنوان قانونی طبیعی، مادر تمام قوانین است؛ آسیب نزدن در ازای آسیب ندیدن (Chroust, 1971: 53). این عدالت اما به‌دلیل ماهیت قراردادی آن، جنبهٔ زمانی و مکانی دارد و ازاین‌رو در فلسفهٔ اپیکور، اثری از معنایی مطلق، محض یا جهانی و فراگیر برای عدالت، وجود ندارد. یک قانون می‌تواند برای یک بازه –حتی کوتاه– زمانی، عادلانه و در بازهٔ دیگری غیرعادلانه باشد (Armstrong, 1997: 57-58). بر همین اساس و به‌دلیل ماهیت غیرثابت و غیرانتزاعی عدالت از دیدگاه ایشان، مفهومی نسبی و عملی است و جز در قالب کرداری انسانی قابل فهم نیست. عدالت در واقع از دو حیث نسبی است: از یک حیث نسبی است، زیرا مانند افلاطون، «کیفیتی» از انسان و چیزی که فی‌نفسه وجود دارد، نیست، مفهومی است که با روابط واقعی انسانی مرتبط است و از حیث دیگر نسبی است، زیرا همیشه به زمان و مکان و شرایط وابسته است. در واقع باید گفت همین معنای نسبی عدالت از دیدگاه ایشان، مبنای نگرش قرارداد به این امر می‌شود (Chroust, 1971: 54).[2]

۴. نظم سیاسی و دولت از دیدگاه اپیکور

برای فهم نگرش اپیکوریسم به دولت[3] باید بدانیم او چه نگرشی به امر سیاسی و به‌طور کلی حوزهٔ عمومی داشت. افزون‌بر این مثل هر نظریهٔ سیاسی دیگری که طبعاً نسبتی با جغرافیا و زمانهٔ خود دارد و

---

1. Conventional

۲. اپیکور و تابعانش، معتقدند در طول تاریخ همواره درکی شهودی از ماهیت حق، عدالت و قانون میان انسان‌ها وجود داشته و منکر این درک مشترک ذهنی و طبیعی نیستند، اما بر آن‌اند که این درک شهودی در سیر تطور خود و در عمل نهایتاً به همان قراردادهای متقابل میان افراد تبدیل می‌شود و ازاین‌رو ماهیت قراردادی و نسبی پیدا می‌کند.

۳. در این بخش، دولت طبیعتاً در معنای قوهٔ مجریه به‌کار برده نشده و منظور کل حاکمیت است.

اساساً به اعتقاد برخی، نظریهٔ سیاسی صرفاً با مشاهدهٔ بحران دنیای بیرون است که طرح می‌شود (اسپریگنز، ۱۳۹۸: ۴۳). فهم کیفیت نگرش اپیکوریسم به دولت و قانون، منصرف از فهم زمینهٔ تاریخی شکل‌گیری این جریان فلسفی امکان‌پذیر نیست. اساساً کلید پاسخ به پرسش اصلی این مقاله در خصوص چرایی نگرش حداقلی به نقش و جایگاه دولت و سیاست‌گریزی این فلسفه، در فهم همین زمینهٔ تاریخی نهفته است. ازاین‌رو این مسئله را باید از کمی نزدیک‌تر مورد بررسی کنیم.

۴. ۱. زمینهٔ تاریخی و اجتماعی نظریهٔ سیاسی اپیکور

دهه‌های پایانی سدهٔ چهارم قبل از میلاد مسیح، همزمان است با فرو ریختن و از دست رفتن استقلال نظام «دولت–شهرهای»[1] یونانی که در یونان آن زمان، وجود داشتند و نظم سیاسی غالب آن منطقهٔ نسبتاً بزرگ را تشکیل می‌دادند. این نظام سیاسی، با امپراتوری اسکندر کبیر و پس از آن، امپراتوری روم، جایگزین شد. از آنجا که دولت‌شهر، نه‌فقط صرف شکل و ساختاری از حکومت، بلکه به‌مثابهٔ نظمی فراگیر، تمام ابعاد زندگی شهروند یونانی را در برمی‌گرفت، فرو ریختن آن، جامعه و فرد یونانی را دچار نوعی بحران معنای زندگی کرد که موجب از دست رفتن باورهای فلسفی و مذهبی رایج زمانه شد. این خلأ معنایی، نیاز به فلسفهٔ جدیدی برای زندگی را پررنگ کرد که سعادت و خوشبختی شخص را این بار، نه مانند نظام دولت–شهر که هیچ تفکیکی میان حوزهٔ فردی و اجتماعی در برنداشت، بلکه فارغ از زندگی سیاسی و اجتماعی تضمین و تأمین کند. این گرایش جدید فلسفی کشف غرامت تسلی‌دهنده‌ای برای از دست دادن تقریباً کامل یک زندگی واقعاً هدفمند بود که بیشتر معنای خود را از مشارکت فعال و رضایت‌بخش در کنش سیاسی و اجتماعی می‌گرفت (Chroust, 1971: 36). این فلسفهٔ زندگی، به‌روشنی بر تعریف دولت و قانون مؤثر است. علاوه‌بر از بین رفتن نظم مألوف و بحران ناشی از آن، مرد خردمند عصر هلنیستی، که با ساختار سیاسی کاملاً فاسد نیز مواجه بود، می‌توانست خود را متقاعد کند و به دوستانش توصیه کند که تنها سعادت باقی‌مانده که با حیثیت و نجابت انسانی سازگار است، در بی تفاوتی کامل نسبت به همه مدنی و سیاسی است. در واقع، خود مفهوم مشارکت فعال در امور دولت، قدرت خود را بر انسان هلنیستی از دست داده بود و در برخی موارد، به مفهومی ناپسند تبدیل شد که خود را اساساً در نگرش منفی نسبت به قانون و دولت نشان داد. بنابراین آرمان هلنیستی خرد فلسفی به اخلاقیات سطحی خودخواهانه و نه اجتماعی تبدیل شد. کل این گرایش به‌وضوح در فلسفهٔ اپیکوری، در تقابل حیاتی اخلاق فردی و اجتماعی نشان داده شده است. استقلال حیات فردی رهاورد چنین فلسفه‌ای است. چنین استقلالی به‌تنهایی می‌تواند از او مردی آزاد، پادشاهی در میان نادانان و زودباوران و خدایی

1. City-state

برای خود بسازد. خوشبختی و شادی در این فلسفه، برخلاف عصر دولت–شهرها، نه در طول سعادت «مدینه»[1] (به تعبیر فارابی)، بلکه شخص محور و غیروابسته به دولت، تعریف می‌شود. انسان باهوش عصر هلنیسم، کسی نیست که برای اهداف بزرگی که فراتر از وجود خودخواهانهٔ خود است، خلق کند یا برای آن تلاش کند، بلکه کسی است که می‌داند چگونه با موفقیت، خود را از زمان و جهان جدا کند و چگونه خوشبختی خود را، در آرامشی ذهنی منحصراً در خودش بیابد. اما این نگرش نسبت به جهان که توسط اپیکور موعظه می‌شد، احتمالاً نتیجهٔ ملاحظات زاهدانه نیست، بلکه محصول این درک است که انسان در انزوای کامل خود کنترل مؤثری بر جهان ندارد یا چندان کنترل ندارد. ازاین‌رو او باید سعی کند بر جهان درون خود یا به‌عبارت دقیق‌تر، تأثیرات دنیای بیرون بر او، تسلط یابد. در این نگاه، فقدان نیاز و تمایل، به‌خودی‌خود فضیلت و همچنین خوشبختی است. او در کناره‌گیری از دنیای زشت، در فضای بی تفاوتی کامل نسبت به مقتضیات زمانه‌اش به‌سر می‌برد و ازاین‌رو خود را نه‌تنها مستقل از زمان خود و هم فراتر از خواسته‌های لحظه‌ای، بلکه فراتر از هرگونه مسئولیت یا وظیفهٔ واقعی می‌داند؛ نسبت به محیط یا همنوعان خود. بر این اساس، آزادی واقعی برای او احتمالاً مشارکت فعال و منظم در بسیاری از وظایف اجتماعی زندگی عمومی یا در یک رفتار هوشمندانه و مسئولانه یا علاقه به امور عمومی یا اجتماعی نیست، بلکه در حق مسلم هر کسی در انجام آزادانهٔ امری است که از آن لذت می‌برد. خلاصه این بریدگی از فضای سیاسی اجتماعی در این شعار ایشان نهفته است که «لذت در انفعال است».[2] این خصلت انفعال و گریز از دنیای بیرون تا آنجا پیش رفت که بی‌تفاوتی کامل و در عین حال محتاطانه و تقریباً ترسو نسبت به تمام سنت‌ها، و کنار گذاشتن عمدی همهٔ آرمان‌های مذهبی، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی یا قانونی که از گذشته‌ای باشکوه به ارث رسیده بود، ظاهراً نشانهٔ اپیکوریسم واقعی شد، زیرا چنین ایده‌ها یا آرمان‌هایی ممکن است انسان عاقل را در لذت و رضایت از خود پریشان کند و احساس آزاردهنده تعهد یا وظیفهٔ اخلاقی را بر او تحمیل کند (Chroust, 1971: 37-39).

۴. ۲. نگرش قراردادی اپیکور به دولت و نظم سیاسی

اپیکوریسم هرچند به روابط دوستانه با دیدی مثبت و به‌عنوان لذتی مطلوب یاد می‌کند، اما آن را وسیله‌ای برای احساس امنیت کردن انسان می‌داند. همین نگرش سودانگار و نتیجه‌محور نسبت به دوستی، به تمام تعهدات اجتماعی از دیدگاه ایشان تسری پیدا می‌کند. روابط و تعهدات اجتماعی (یا سیاسی) برای اپیکور و اپیکوریان اساساً و صرفاً «توافقی مصنوعی (برای) آسایش»[3] است که بر اساس

1. Polis
2. pleasure in passiveness
3. artificial agreements of convenience

ملاحظات فایده و راحتی شخصی است. مرد خردمند اپیکور، تا حد امکان از گرفتار شدن در چنین «توافق‌هایی» خودداری می‌کند. اساساً اگر او در زندگی اجتماعی شرکت می‌کند، تنها در حد محافظت از عزیزترین دغدغه‌اش است: حق تنها ماندن. مطابق با این نگرش خودمحور نسبت به زندگی اجتماعی و مدنی به‌طور کلی، اپیکوریان اصرار دارند که معنای واقعی، کارکرد یا هدف قانون، مانند جامعه یا دولت سازمان‌یافتهٔ سیاسی، باید از منافع خودخواهانه و خواسته‌های شخصی کسانی استنتاج شود که جامعهٔ سیاسی را تأسیس کردند یا قوانین کنترل این جامعه را تنظیم کردند. نه دولت، نه نظم قانونی و نه قوانین واقعاً نهادهای «طبیعی» –به معنایی که امثال افلاطون و ارسطو فهم می‌کردند– نیستند (Chroust, 1971: 41) البته چنانکه پیش از این در بحث مربوط به عدالت بیان شد، اپیکور برخلاف آنکه به انکار ماهیت طبیعی امور متهم شده است، چنین موضعی ندارد. در واقع محل نزاع اپیکور با مکاتب فلسفی ماقبل خود، بر سر اصل وجود ریشهٔ طبیعی مفاهیم و نهادهای اجتماعی نیست. بلکه در معنای طبیعی بودن اینهاست. او به خلاف برخی اسلاف خود، طبیعت انسان را سودانگار و لذت‌طلب می‌دید (Chroust, 1971: 52) از دیدگاه اپیکوریسم، نهادهای سیاسی با طراحی محاسبه‌گر انسان آغاز شده‌اند و محصول تأملات صرفاً خودخواهانه‌اند. برای خدمت به مزایا و راحتی‌هایی که از آنها انتظار می‌رود طراحی شده‌اند و در نتیجه، زندگی سیاسی و اجتماعی و نهادهای آن مانند قانون یا دولت، اهمیت چندانی ندارد. اپیکور در خودکفایی کامل اخلاقی خود، نیازی به قوانین یا دولت ندارد. قوانین یا دولت یا نظم حقوقی نیز نمی‌توانند اختیاری از خود داشته باشند. باید متذکر شویم که فلسفهٔ حقوق یا نظریهٔ دولت که توسط اپیکور و پیروانش منتشر شد، اساساً شرح و به‌کارگیری اصول اساسی فلسفی آنهاست که به نوبهٔ خود عمیقاً به‌طور قاطع توسط کلیات سیاسی تحولات دوران هلنیستی شکل گرفته است. به نظر اپیکور، تبعیت انسان از نظم حقوقی یا سیاسی موجود واقعاً یک شر است، اگرچه در بیشتر موارد شری کوچک‌تر است، شر دیگر و بدی بزرگ‌تر «جنگ همگانی علیه همه» است که امنیت و خوشبختی آرام انسان را تهدید می‌کند. از نظر اپیکوریان، قوانین و به‌ویژه دولت، ماهیتی قراردادی دارند؛ قراردادی میان افراد که بر اساس آن، توافق می‌کنند به یکدیگر آسیب نرسانند تا آسیب نبینند. تنها دلیل غایی قانون و دولت، عبارت است از منافع عینی و محسوس اشخاص. نکتهٔ شایان توجه در این خصوص آن است که نگرش قراردادی اپیکور به دولت و اساساً مقولهٔ نظم سیاسی، پیش از او نیز سابقه داشته است. طبق گزارش افلاطون، پیش از این، پروتاگوراس اصرار داشت که انسان‌های مجبور به مبارزهٔ بی‌پایان برای بقا، از طریق توافقات متقابل برای حمایت متقابل خود وارد جامعه شده‌اند. بنابراین جوهر تمام زندگی سیاسی را باید در انگیزهٔ طبیعی و ازاین‌رو معقول انسان برای ایجاد گروه‌های اجتماعی یا سیاسی تحت حاکمیت قانون برای راحتی خود و همچنین برای بقای خود کشف کرد (Chroust, 1971: 43). علاوه‌بر پروتاگوراس، دموکریت نیز که اپیکور در هستی‌شناسی متأثر از او بود، به ماهیت قراردادی دولت و جامعه

باور داشت و معتقد بود شکل‌گیری این نهادها، ناشی از نیازهای درجه اول انسانی است. ازاین‌رو در نگاه او نیز، دولت، قانون – قوانین موضوعهٔ بشری – و نهادهای پیچیده حقوقی، اجتماعی و سیاسی که بخشی از یک تمدن مترقی‌اند، فقط محصول منافع یا آرزوهای خودخواهانهٔ انسان هستند که از محاسبهٔ عقلانی و طراحی هوشمندانه ناشی می‌شوند (Chroust, 1971: 45).

برخلاف نگرش ارسطویی به سیاست و حکومت که آن را غایت‌مدار و وسیلهٔ سعادت و کسب فضیلت می‌دانست (اشتراوس و کراپسی، ۱۳۹۸: ۲۱۵–۲۱۶)، از نگاه اپیکور، محدودهٔ فعالیت دولت، حداکثر ساختن نفع و لذات اشخاص است و دولت نقشی در کسب فضایل و سعادت افراد ندارد. با توجه به اینکه لذاتی که مدنظر اپیکور است، لذاتی حداقلی است که به رنج شدید نیاز ندارد و فرد اپیکوری به اکتفا کردن به این نوع از آسایش دعوت می‌شود، ازاین‌رو از دولت نیز انتظاری گسترده نمی‌رود. در واقع لذاتی که در نگرش اپیکوری از آن بحث می‌شود، بیشتر جنبهٔ سلبی دارد و ازاین‌رو دولت برآمده از آن نیز، برخلاف تصور، نه یک دولت رفاه که به‌دنبال تحقق رفاه حداکثری است، بلکه دولتی محدود و مقید است که می‌کوشد موانع برخورداری افراد از آن آسایش مدنظر در زندگی را تمهید کند.[1] حوزهٔ صلاحیت و مشروعیت این دولت نیز همین است و نسبت به بیش از آن، حق و نیز تکلیفی نخواهد داشت.

اپیکوریسم هیچ علاقه‌ای به نظریهٔ قانون اساسی ندارد، قانون و حکومت در نظر ایشان، صرفاً به‌عنوان ضامنی برای امنیت تلقی می‌شد و به طرز بدنامی توصیه می‌کرد که به‌جز در موارد اضطراری، از دخالت در سیاست جلوگیری شود (Schofield, 2007: 179-181). شعار او «ناشناخته زندگی کن!»[2] بود (Earle, 1988: 99). اپیکوریست‌ها هرچند به نقش ضروری جامعه که با قوانین خود، فرد را از ظلم و بی‌عدالتی بازمی‌داشت، اعتقاد داشتند، اما به هر حال برای تنهایی، خلوت و نوعی عزلت‌گزینی اهمیت و اصالت قائل بودند (ساهاکیان، ۱۳۹۸: ۸۲). بر این اساس او معتقد است انسان دانشمند و خردمند، باید از قبول مسئولیت سیاسی خودداری کند. اپیکوریسم بر اساس نگرش خاصش به ماهیت زندگی و سپس امر سیاسی، به موضوع مشارکت سیاسی نیز نگاه ویژه‌ای دارد. قبول مسئولیت سیاسی و عمومی، از دیدگاه ایشان موجب دردسر است و هدف غایی زندگی از نگاه وی را که همانا لذت بیشتر و رنج کمتر است، نقض می‌کند،

---

۱. در اینجا باید به‌اجمال اشاره کرد که اگر اپیکور را بتوانیم به‌نوعی پیشران فایده‌گرایان بدانیم، در سنجش دولت برآمده از فلسفهٔ سیاسی اپیکور با حقوق بشر معاصر می‌توان به برخی نتایج دست یافت. از آنجا که فایده‌گرایی به تعبیر بعضی نویسندگان، از «رقیبان ناهمدل» حقوق بشر معاصر تلقی می‌شود، ازاین‌رو می‌توان گفت دولت اپیکوری و فلسفهٔ سیاسی اپیکوری نهایتاً –حداقل در مقام نظر- نمی‌تواند معتقد به حقوق بشر به معنایی که امروزه فهم می‌شود، باشد.
برای بحث تفصیلی در خصوص حقوق بشر و نظریات اخلاقی فایده‌گرا، ر.ک: سیدفاطمی، ۱۳۹۸ و نیز در خصوص رابطهٔ اپیکوریسم و فایده‌گرایی، ر.ک:
scarre geofrey, Epicurus as a Forerunner of Utilitarianism, Published online by Cambridge University Press
2. Live unknown!

ازاین‌رو فرد باید خودش لذات خود را فراهم کند نه اینکه در سایهٔ قدرت‌طلبی آن را جست‌وجو کند (واعظی، ۱۳۴۷: ۱۰۰). یکی از جملاتی که از خود اپیکور نقل شده است این است که «خالص‌ترین شکل امنیت، زندگی آرام و کناره‌گیری از بسیاری از افراد ناشی می‌شود». این شخص به‌شدت با فرد هابزی که دارای میل همیشگی و ناآرام به قدرت پس از قدرت است، که تنها با مرگ پایان می‌یابد، متفاوت است (Armstrong, 1997: 43). بر اساس همین رویکرد عافیت‌طلبانه و گریزان از رنج است که اپیکوریست‌ها قاطعانه و با رضایت، به رژیم سیاسی موجود با هر بدی یا کاستی خاص آن، اعتقاد دارند و بنابراین از هرگونه دخالت شخصی در مبارزات سیاسی به‌دلیل ماهیت بسیار سختگیرانه و آزاردهندهٔ آن اجتناب می‌کنند (Chroust, 1971: 43). البته به اعتقاد برخی دیگر از پژوهشگران، توصیهٔ اپیکور به ترک سیاست‌ورزی، ناشی از ناآگاهی از سیاست نبوده و در ضمن مطلق و منصرف از متغیرهای اجتماعی نیست. بر مبنای همان محاسبهٔ سود–زیان که در انگاره‌های اپیکوری، محور تصمیم‌گیری برای هر کنشی است، درصورتی‌که مقتضای منافع فردی، درگیر شدن در امور سیاسی باشد، به همین دلیل – و نه به‌سبب منافع عمومی و نظایر آن– فرد اپیکوری باید به این امر مبادرت ورزد (Roskam, 2012: 25).

۵. نتیجه

پرسش از چرایی نگرش حداقلی و قراردادی به دولت و قانون، ذهن را به جست‌وجو در ابعاد هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی فلسفهٔ اپیکور کشانید. نگرش اتمیستی و ماتریالیستی به جهان هستی، تعریف انسان به‌مثابهٔ موجودی سودمحور، منفعت‌گرا و لذت‌طلب که تمام غایت او در زندگی به همین مسئله ختم می‌شود، در فلسفهٔ سیاسی و اجتماعی اپیکوریان جلوهٔ مشخصی پیدا کرده است.

نظریهٔ قرارداد اجتماعی هرچند در سنت فلسفهٔ سیاسی، به تفکرات اندیشمندان سده‌های شانزدهم و هفدهم اروپا نظیر توماس هابز، جان لاک و ژان‌ژاک روسو ارجاع دارد و درست نیز همین است که به صرف شباهت در برخی ابعاد نگرش به موضوعات، حکم به یکسان بودن انگاره‌های سیاسی اپیکوریسم و نظریهٔ قرارداد اجتماعی ندهیم، لکن می‌توان با توجه به بعضی اشتراکات فلسفهٔ اپیکوری با نظریهٔ مزبور در خصوص ماهیت قانون و دولت که آن را محصول توافق انسان‌ها می‌دانند، از شباهت این دو نظریه بحث و آن را احصا کرد. اپیکور و اپیکوریان، هرچند در فهم نه‌چندان مثبت و البته منفعت‌محور به نهاد بشر، با توماس هابز اشتراکاتی دارند، اما به‌نظر می‌رسد در نظریهٔ دولت و قانون خود، به چنان دولت مطلقه و فراگیری نظیر دولت هابزی اعتقاد ندارند. از آنجا که هدف نهایی انسان در این نگاه، لذات شخصی او و به دور از جامعه است، دولت نیز نقش بزرگی در تحقق سعادت و خوشبختی فرد ندارد. برخلاف دولت‌های موسوم به «دولت رفاه» که وظیفه دارند کامیابی شهروند را به‌نحوی گسترده و ایجابی تأمین کنند، قوانین

و دولت اپیکوری، دولت کوچکی است برآمده از توافق میان افراد؛ «توافق آسیب نزدن و آسیب ندیدن». سعادت و لذت فرد سلبی و به‌صرف نبود و کاهش حداکثری رنج‌ها فراهم می‌شود، ازاین‌رو مسئولیت دولت نیز محدود به همین قرارداد، صرفاً رفع موانع این آسایش خواهد بود. در مقام مقایسهٔ خوانش‌های هابزی و لاکی از قرارداد اجتماعی و تطبیق آن با اپیکوریسم، می‌توان به این ادعا خطر کرد که هرچند نگرش به نوع بشر در فلسفهٔ اپیکور، به نگاه منفی هابزی بیشتر شبیه است، اما در نظریهٔ دولت، از حیث چارچوب، اندازه و میزان صلاحیت، به دولت محدود و مقید لاک بیشتر شباهت دارد. هرچند در انتظارات از این دولت برخلاف لاک که دغدغهٔ حفظ آزادی و حق مالکیت دارد، چنین مسائلی در دولت اپیکوری چندان موضوعیت دارد. دولت اپیکوری، در یک کلام باید امنیت لازم را برای فرد فراهم آورد و فرد را به حال خود رها سازد. دولت، شری است که برای جلوگیری از افتادن در دام شر بزرگ‌تر (آشوب و ناامنی)، فرد در عین پذیرش منفعلانهٔ نظم آن و تن دادن به قوانین مصوبش، باید تا حد امکان از آن اجتناب کند. این مقاله در حکم درآمدی بر مفاهیم مرتبط با حقوق عمومی در اندیشهٔ اپیکوریسم بود و به نظر نگارنده، چنانکه در بعضی فقرات این نوشته نیز بیان شد، موضوع، به‌خصوص از حیث تأثیرات اپیکوریسم بر جریانات فلسفی سیاسی جدید قابل توسعه و بررسی بیشتر است.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. اسپریگنز، توماس (۱۳۹۸). *فهم نظریه‌های سیاسی*، ترجمهٔ فرهنگ رجایی، تهران: آگه.

۲. اشتراوس لئو و کراپسی، جوزف (۱۳۹۸). *تاریخ فلسفهٔ سیاسی* ویراستاران فارسی یاشار جیرانی و شروین مقیمی، ج ۱، قدما، تهران: پگاه روزگار نو.

۳. جاوید، محمدجواد (۱۳۹۷). *مکاتب فلسفی حقوق*، تهران: خرسندی.

۴. ساهاکیان، ویلیام (۱۳۹۸). *تاریخ فلسفهٔ از آغاز تا امروز*، ترجمهٔ حمیدرضا بسحاق، تهران، چشمه.

۵. شوپنهاور آرتور (۱۳۹۹). *در باب حکمت زندگی*. ترجمه محمد مبشری، تهران: نیلوفر.

۶. طباطبایی، سید جواد (۱۳۹۵). *تاریخ اندیشه سیاسی جدید در اروپا. جلد نخست: از نوزایش تا انقلاب فرانسه دفتر سوم: نظام‌های نوآیین در اندیشه سیاسی*. تهران: مینوی خرد.

۷. کلوسکو، جرج (۱۴۰۰). *تاریخ فلسفهٔ سیاسی. ج۱*، ترجمهٔ خشایار دیهیمی، تهران: نی.

۸. کنی آنتونی (۱۳۹۹). *تاریخ فلسفهٔ غرب. ج ۱*، ترجمهٔ رضا یعقوبی، تهران: بنگاه ترجمه و انتشار کتاب پارسه.

۹. قاری سید فاطمی، سید محمد (۱۳۹۸). *حقوق بشر معاصر (دفتر اول)، درآمدی بر مباحث نظری؛ مفاهیم، مبانی، قلمرو و منابع*. تهران: نگاه معاصر.

۱۰. هارت، هربرت (۱۳۹۹). *قانون، آزادی و اخلاق (درآمدی به فلسفهٔ حقوق کیفری و عمومی)*. ترجمهٔ محمد راسخ، تهران: نی.

ب) مقالات

۱۱. زرشناس شهریار (۱۳۷۷). نگاهی کوتاه به تاریخ اپیستمولوژی. *نشریهٔ سورهٔ اندیشه*، ۷۳–۷۸.

۱۲. قزل ایاغ، حسین‌قلی (۱۳۱۷). اپیکور. *نشریهٔ ارمغان*، ۱۹(۳)، ۱۷۷– ۱۸۲.

۱۳. غیبی، ولی (۱۳۹۰). رابطهٔ لذت و سعادت از دیدگاه اپیکور و ملاصدرا. *نشریهٔ قبسات*، ۶۰، ۱۴۱– ۱۶۴.

۱۴. واعظی، ابوالفضل (۱۳۴۷). مختصری از زندگی فلاسفهٔ بزرگ: اپیکور Epicurus. *نشریهٔ مهنامهٔ قضایی*، ۳۳، ۹۵– ۱۰۲.

۲. انگلیسی

A) Books

1. Festugiere ,A.-J. F. (1956). *Epicurus and His God*. Harvard University Press,
2. Scarre, G.; Epicurus as a Forerunner of Utilitarianism. Published online by *Cambridge University Press, available online at: https://www.cambridge.org/core/journals/utilitas /article/abs/epicurus-as-a forerunner-of-utilitarianism.*

B) Articles

3. Armstrong, J. M., (1997). Epicurean Justice. *Phronesis*, 42, 324–334, 1997, Available at SSRN: https://ssrn.com/abstract=1641176
4. Bird-Pollan, J. (2016). Utilitarianism and Wealth Transfer Taxation. *Arkansas Law Review*, 69(3), 695-728. HeinOnline, https://heinonline.org/HOL/P?h=hein .journals/arklr69&i=743.
5. Chroust, Anton-Hermann (1971). The Philosophy of Law of Epicurus and the Epicurean. *American Journal of Jurisprudence*, 16, 36-83. HeinOnline.
6. Marsonet, M. (2019). Philosophy and Logical Positivism. *Academicus International Scientific Journal*, 32-36
7. Roskam, G. (2012). Will the Epicurean Sage Break the Law if He is Perfectly Sure that He Will Escape Detection? A Difficult Problem Revisited. *Transactions of the American Philological Association*,142(1), 23–40. http://www.jstor.org/stable/41475446
8. Schofield, M. (2007). Epicureanism and Politics. *The Classical Review, vol. 57, no. 1, Cambridge University Press*, , 179–81, http://www.jstor.org/stable/4497477.

C) Websites

9. The Internet Encyclopedia of Philosophy (IEP) (ISSN 2161-0002), available online at: https://iep.utm.edu/democrit/
   "Epistemology" Edited by Matthew McGrath (Washington University in St. Louis), available online at: https://philpapers.org/browse/epistemology